

غفلت از نهادها؛ دلایل و اثرات آن بر مطالعات بین‌رشته‌ای در اقتصاد

محمود متوسلی^۱
استاد دانشگاه تهران
محمود مشهدی احمد^۲
دکتری اقتصاد
علی نیکونستی^۳
کارشناس ارشد اقتصاد

چکیده

حذف نهادها از تحلیل اقتصادی جریان غالب اقتصاد را می‌توان یکی از مهم‌ترین گام‌ها در راه تبدیل شدن رشته اقتصاد به رشته‌ای مجزا از سایر رشته‌های علوم انسانی دانست. این اقدام تا حد زیادی موجب مهجور ماندن تحلیل‌های بین رشته‌ای گردید و به واسطه آن اقتصاد به علمی فارغ از اخلاق و سیاست، تبدیل شد تا جایی که تنها ردای ریاضیات را برانزده قامت خود می‌دانست، به این امید که از این طریق به مانند فیزیک، علم شود. از این رو می‌توان مدعی شد که حذف نهادها یکی از ناخوشایندترین اتفاقات در طول تاریخ علم اقتصاد بوده است، اتفاقی که موجب شد هرچه بیشتر این علم از مسائل دنیای واقعی فاصله گرفته و انتزاعات ریاضیاتی تمام عرصه‌های آن را دربر گیرد. از این رو بررسی علل فراموشی نهادها توسط اقتصاددانان، امری ضروری است. این موضوعی است که جای خالی آن در ادبیات بحث احساس می‌شود و این مقاله تلاشی است برای پر کردن این خلأ. در راستای تحقق این موضوع، در این مقاله، با استفاده از شیوه‌های تحلیل متنی و محتوا، برخی از علل فراموشی نهادها شناسایی شده است، که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد. علاقه شدید برخی از اقتصاددانان به علم فیزیک و الگوپذیری از آن، اشتباه آنها در تفکیک و جداسازی علم اقتصاد از سایر علوم انسانی، تأثیر حوادث سیاسی، و مجموعه‌ای از دلایل روش‌شناختی و معرفت‌شناختی. **واژه‌های کلیدی:** نهادها، مطالعات نهادی، اقتصاد، مطالعات بین‌رشته‌ای، روش‌شناسی، معرفت‌شناسی

1. motavaselim@yahoo.com
2. mashhadiahmad@hotmail.com
3. alinikoo77@yahoo.com

مقدمه

اگر هدف مطالعات میان‌رشته‌ای را استفاده از دستاوردهای سایر علوم برای کمک به درک بهتر پدیده‌ها بدانیم و از سوی دیگر تعریف نورث-برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۳- از نهادها را مد نظر قرار دهیم که می‌گوید «نهادها قراردادهای ابداع شده انسانی هستند که کنش‌های متقابل انسانی را ساختارمند می‌کنند. آنها از قوانین رسمی (قواعد، قوانین، قانون اساسی) قوانین غیررسمی (ارزش‌های رفتاری، عرف، قوانین برخورد تحمیل شده رفتار) و خصوصیات اجرایی آنها تشکیل شده‌اند» (نورث، ۱۹۹۴: ۳۶۰) آن‌گاه چند نتیجه حاصل می‌شود. نخست آنکه توجه به نهادها باعث توجه به مطالبی می‌شود که در سایر رشته‌های علوم انسانی نیز مورد توجه قرار گرفته اند به‌عنوان مثال مطالب گسترده‌ای در زمینه عرف در رشته جامعه‌شناسی وجود دارد و یا قوانین بخش مهمی از مباحث رشته‌های حقوق و علوم سیاسی هستند از سوی دیگر توجه به بحث نهادها، زبان مشترکی را میان رشته‌های گوناگون برای تحلیل پدیده‌ها ایجاد می‌کند. همان‌طور که امروز نهادگرایی در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی نیز با استقبال فراوان روبه‌رو شده است.^۱ لذا حذف نهادها از تحیل‌های اقتصادی را می‌توان یکی از مهم‌ترین گام‌ها در فاصله گرفتن رشته اقتصاد از رشته‌هایی مانند علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و جدا شدن از تحلیل‌های جامع و بین رشته‌ای دانست. البته این فرایند تا کنون چندین بار در رشته اقتصاد تکرار شده است. هر چند در ابتدای تأسیس رشته اقتصاد، نهادها تا حدودی مورد توجه بنیان‌گذاران آن یعنی *آدام اسمیت* و سایر اندیشمندان آن زمان قرار داشتند، اما به تدریج از تحلیل اقتصادی کنار گذاشته شدند. پس از مدتی با ظهور مکتب تاریخی آلمان و به ویژه اقتصاد نهادگرایی قدیم بار دیگر نهادها مورد توجه قرار گرفتند، اما دوباره بعد از جنگ جهانی دوم نهادها برای مدتی به حاشیه رفتند یا به قول *رائرفورد* به رشته جامعه‌شناسی تبعید شدند. (رائرفورد: ۱۸۶، ۲۰۱) اما دوباره و این بار عمدتاً با ظهور اقتصاد نهادگرایی جدید، نهادها به عرصه اقتصادی بازگشتند، و تا آنجا جایگاه خود را تثبیت کردند که تا اکنون اقتصاددانان نهادگرا چندین جایزه نوبل را کسب کرده اند. برای مثال، *رونالد کوز* و *داگلاس نورث* که از پیشگامان اقتصاد نهادگرایی جدید هستند در دهه نود جایزه نوبل اقتصاد را نصیب خود نمودند. به تدریج در سایه تلاش‌های آنها و سایر اندیشمندان، خصوصاً نهادگرایان

۱. برای اطلاع از نهادگرایی در رشته علوم سیاسی بنگرید به هال و تیلور (۱۹۹۶).





فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۴۳

غفلت از نهادها؛ دلایل و اثرات آن بر ...

قدیم که حتی هنوز هم به خاطر تفکرات نسبتاً رادیکال خود تا حد زیادی مورد غضب جریان اصلی علم اقتصاد هستند^۱، همه اقتصاددانان پذیرفته‌اند که «نهادها مهم هستند»^۲. البته این توجه تنها مختص به مراکز علمی نیست و حتی پیشگامان حذف نهادها در عرصه سیاستگذاری، یعنی نهادهایی همچون بانک جهانی که اکنون به بحث نهادها توجه خاصی نشان می‌دهند، را نیز شامل می‌شود. (جیمسون، ۲۰۰۶: ۳۶۹) تازه‌ترین رخداد تأییدکننده اهمیت تحلیل‌های نهادی اعطای جایزه نوبل در سال ۲۰۰۹ به اولیور ویلیامسون^۳ و الینور استروم^۴ که از اندیشمندان مشهور مکتب نهادگرایی جدید هستند، می‌باشد^۵.

بی‌شک بررسی کلیه تحولات رخ داده در ارتباط با تحلیل‌های نهادی و فراز و فرود آن در مطالعات اقتصادی خارج از حوصله این مقاله است. بنابراین ما تمرکز خود را بر روی برخی از علل حذف نهادها از تحلیل اقتصادی اندکی پس از شکل‌گیری رشته اقتصاد به‌عنوان یک رشته مستقل متمرکز می‌نماییم و در این میان به مباحثی مانند توجه اقتصاددانان کلاسیک به علم فیزیک، اشتباهات آنها در تفکیک علوم، تأثیر حوادث سیاسی، دلایل روش‌شناختی و معرفت‌شناختی و سایر مواردی می‌پردازیم که در این زمینه تأثیر گذار بوده، و هر یک به نوعی مانع بروز و رشد مطالعات میان‌رشته‌ای در اقتصاد شده‌اند.

۱. نهادها و اقتصاددانان کلاسیک

استفاده از کلمه نهاد قدمتی بسیار طولانی دارد و حداقل برای اولین بار توسط گیامباتیستا ویکو^۶ (۱۷۲۵) در کتاب *ساینز/نووا*^۷ مورد استفاده قرار گرفت. (هاچسون، ۲۰۰۶: ۱) اما در آن زمان هنوز رشته مستقلی با عنوان اقتصاد وجود نداشت و هنوز نیم قرن زمان لازم بود تا آدام اسمیت کتاب «ثروت ملل» را بنویسد و رشته اقتصاد را پایه‌گذاری کند. البته، همان‌طور که باریبر یادآور شده

۱. در این جا باید تاکید شود که نقش نهادگرایان قدیم، به‌ویژه نونهادگرایان (Neo-Institutionalist) اگر پرنگ‌تر از نهادگرایان جدید (New-Institutionalist) نباشد کم‌رنگ‌تر نبوده است (با یک کلان‌نگری، منظور ما از نونهادگرایان از آیرس، گروچی، میردال، کوزنتس، گالبرایت و دیگر نهادگرایان تا متاخرینی همچون هاجسون را دربر می‌گیرد).

2. Institutions matter

3. Oliver E. Williamson

4. Elinor Ostrom

۵. البته لیست نهادگرایانی که نوبل اقتصادی دریافت کرده‌اند بیش از این است. برای مثال حتی افرادی مانند ارو، سیمون و هایک را نیز می‌توان به این لیست اضافه کرد. ضمن آنکه نهادگرایان قدیم نیز موفق به دریافت این جایزه شده‌اند، افرادی همچون میردال و کوزنتس، البته شاید این یک اشتباه تاریخی از جانب طیف جریان اصلی بوده است.

6. Giambattista Vico

7. Scienza Nuova



است، یکی از واقعیت‌های جالب تاریخی آن است که، کتابی که /سمیت آن را ظرف چهارده سال نوشت به سرنوشت بسیاری از کتاب‌های مشهور جهان دچار گشت: «ثروت ملل هم به سرنوشت بیشتر آثار کلاسیک دچار شده است. یعنی بیش از آنکه آن را بخوانند درباره‌اش حرف می‌زنند.» (باربر، ۱۳۷۰: ۱۷) در واقع به همین خاطر است که ما می‌بینیم اقتصاددانان همان اندک توجه /سمیت به مسائل نهادی را هم به دست فراموشی سپردند. مرور کتاب «ثروت ملل» آدام /سمیت نشان می‌دهد که بر خلاف تصور رایج آدام /سمیت به هیچ عنوان به نقش نهادها و فرهنگ در اقتصاد به‌طور کامل بی‌توجه نبوده است.^۱ وی در این کتاب بیش از هشتاد بار از واژه نهاد و سی و چهار بار از واژه قاعده^۲ استفاده می‌کند. /سمیت حتی زمانی که می‌خواهد به علل تفاوت کشورها و وضعیت اقتصادی چین اشاره کند، به تفاوت قوانین و نهادهای آن کشور با سایر کشورها اشاره می‌کند. (اسمیت، ۱۷۷۶: صص ۱۰۵-۱۳۵) همچنین، در نامه‌ای که او در سال ۱۷۷۹ به /لرد کارلیس می‌نویسد یادآور می‌شود که، «ایرلند به نظم، پلیس و سازمان منظم قضایی برای حفظ و کنترل مردم رده پایین احتیاج دارد، برای پیشرفت صنعت، قوانین^۳ از زغال سنگ و چوب ضروری‌تر هستند.» (نقل از باسو، ۲۰۰۱: ۷۱) این بدان معناست که /سمیت نقش نهادها یعنی ضوابط و قواعد تصریح‌کننده و تسهیل‌کننده تعامل بشری را از عوامل تولید مهم‌تر می‌دانسته، آن‌هم زمانی که دنیا به شدت با کمبود عوامل تولید مواجه بود و هنوز فناوری نتوانسته بود برای غلبه بر کمیابی گام‌های مؤثری بردارد. البته باید تاکید شود که توجه /سمیت به نهادها به‌عنوان پیش‌نیازها، ضرورتها و بایسته‌های متعارف بوده و در حد اشاره است و هیچ‌گاه به مانند نهادگرایان وارد تحلیل‌های نهادی نشده است. اما نکته مهم آن است که همین میزان از توجه به نهادها نیز به تدریج به فراموشی سپرده شد. برای این امر دلایل گوناگونی وجود دارد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۲. فیزیک به‌عنوان مدلی مناسب

یکی از مهم‌ترین دلایل بی‌توجهی به نهادها پیشرفت‌هایی بود که در علم فیزیک حاصل شد. این مسئله بسیاری از اقتصاددانان را به فکر تبعیت از شیوه‌های مورد استفاده در علم فیزیک برای

۱. برای مثال، و در راستای تأیید این ادعا، نلسون معتقد است که رویکرد اقتصاددانان کلاسیک هم نهادی بوده و هم تکاملی و این اقتصاددانان نئوکلاسیک بوده‌اند که باعث از بین رفتن این جنبه‌های مهم از علم اقتصاد شده‌اند. (نلسون، ۲۰۰۲)

2. Rule

3. articles



تحلیل‌های اقتصادی انداخت. شومپیتر (۱۹۸۱) یادآور می‌شود که بسیاری از اقتصاددانان مانند ژان باتیست سه و جان استوارت میل زیاد به فکر مقایسه اقتصاد با علم فیزیک بودند و در این میان میل فیزیک را «مدل مناسبی^۱» برای نظریه اقتصادی می‌دانست. شومپیتر در ادامه یادآور می‌شود که اندیشمندان کلاسیک به اهمیت نهادها واقف بودند اما «در دسر تصریح^۲ جزئیات چارچوب نهادی^۳ که مد نظرشان بود را متحمل نمی‌شدند و آنها را مفروض در نظر می‌گرفتند» (شومپیتر، ۱۹۸۱: ص ۵۱۸) در واقع، به نظر شومپیتر مسائل نهادی از دید افرادی مانند ریکاردو خارج نبود، بلکه تمایلی به تحلیل آنها نداشتند.

البته، شیوه عمل اندیشمندان اقتصادی آن دوران فارغ از فضای علمی جامعه نبود. در واقع آنها به شدت از جامعه علمی پیرامونی خود متأثر بودند. همان‌طور که گفتیم در آن سال‌ها فیزیک به پیشرفتهای شگرفی دست یافته بود. یکی از کسانی که بر روی این مسئله تاثیر زیادی داشت آگوست کنت^۴ بود. در واقع او کسی بود که باعث تسری روش‌های علم فیزیک به تمام علوم انسانی شد. وی که بیش از هر چیز یک اصلاح‌گر بود تا یک محقق، به دنبال دانشی بود که بتواند پایه‌های علمی یک اجتماع نوین را بنا گذارد. (لنکستر، ۱۳۸۳) وی ابتدا علم اجتماعی نوینی را که در پی تأسیس آن بود «فیزیک اجتماعی» نامید، اما از آنجا که این اصطلاح به نظر کنت از سوی یک آمار شناس اجتماعی به نام آدولف کتله^۵ دزدیده شده بود، اصطلاح جامعه‌شناسی را برای بررسی خویش ابداع کرد. (کوزر، ۱۳۶۸: ص ۲۴) علاقه به برگزیدن نام فیزیک اجتماعی خود بهترین گواه برای علاقمندی کنت به علوم طبیعی است. وی که بیش از حد مجذوب پیشرفت علوم طبیعی بود معتقد بود جامعه بشری نیز باید به همان روشی مورد بررسی قرار گیرد که جهان طبیعی مطالعه می‌شود. (همان، ص ۲۳) از این رو وی به تبیین روشی پرداخت که اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم) نام گرفت. این روش در عام‌ترین تعریف آن نظریه‌ای است که بیان می‌دارد چه در علوم اجتماعی و چه در علوم طبیعی تجربه‌های حسی و روش ریاضی و منطقی تنها سرچشمه تمامی اطلاعات معتبر است، از این رو بر یکسانی روش مطالعه در کلیه علوم تأکید می‌ورزد. تأثیری که اثبات‌گرایی کنت بر علوم انسانی برجای نهاد حتی در زمان حال نیز قابل مشاهده است. در واقع کنار گذاشتن عواملی مانند تاریخ، فرهنگ و نهادها از تحلیل اقتصادی، و جلوگیری از

1. proper model
2. specify
3. institutional frame
4. Auguste Comte
5. Adolph Quetelet



مطالعات بین‌رشته‌ای، در نتیجه حاکمیت نگاه پوزیتیویستی به اقتصاد بوده است. سر آغاز شروع این مسئله در اقتصاد نیز از میل بود که البته خود او نیز تحت تاثیر ریکاردو بود. همان‌طور که پیش از این اشاره شد او علاقه خاصی به شبیه‌سازی اقتصاد و فیزیک داشت به عقیده میل «علم اقتصاد یک علم مجزا و غیردقیق است و هدف آن کشف قوانین غیردقیق می‌باشد». (نقل از ویسکواتوف، ۲۰۰۳: ص ۳۹۸) کار میل توسط سایر کلاسیک‌ها و سپس نئوکلاسیک‌ها ادامه پیدا کرد به طوری که در مکتب نئوکلاسیک عملاً رشته اقتصاد به صورت یک رشته جدا از فلسفه، سیاست و اخلاق درآمد. (رولی و اشنايدر، ۲۰۰۸: vii) البته در شرایط آن روز این کار باعث جلب توجه بسیار به رشته اقتصاد شد. پیرو مینی در تشریح معایب و مزایای این کار می‌نویسد: «چون علم اقتصاد زاده قرن هفدهم است، ویژگی‌های عمده آن معلول این قرن است: ماهیت همانگویانه (تولوژیکی)، جدایی آن از تجربه، مبتنی بودن آن بر اصول موضوعه، اتم‌گرایی، بی‌توجهی کامل به چیزی که می‌توان آن را (قلمرو تصادف) خواند، و گرایش تعصب بار و بارز آن نسبت به یقین و ضرورت. (چون ریاضیات چیزی را به دست تصادف نمی‌سپارد) بالتبع، روش دکارتی اقتصاد توانست از میان شرایط و اوضاع اجتماعی با سرعت نور پیش برود ولی در ضمن ضعفها و تناقضهای آیین دکارتی را هم به ارث برد که مهم‌ترین آنها اشتیاق آن به تبیین کلیت واقعیت بود، بدون آنکه حتی به آن نگاه کند.» (مینی، ۱۳۷۵: ۸۵) مینی ادامه می‌دهد «بعد، کمیت و عدد، موفق به تشریح ماده خنثی و قوانین ترکیب آن می‌شوند ولی ماده و زندگی یکی نیستند: ماده به نسبت با ثبات است ولی زندگی جریان دارد. به ماده چون ثبات دارد می‌توان مستقل از زمان نگریست در حالی که به زندگی نمی‌توان این‌گونه نگاه کرد. ماده را می‌توان از کلیت آن جدا کرد و با آن به صورت وجودی مستقل رفتار کرد، ولی با انسان نمی‌توان این کار را کرد.» (مینی، ۱۳۷۵: ۸۶-۸۵) به واسطه اهمیت اقدامات میل و سایر کلاسیک‌ها ما در ادامه و ذیل عنوان تفکیک (جداسازی) نادرست، این موضوع را به‌طور مبسوط‌تری مورد نظر قرار می‌دهیم.

۳. طرد مطالعات بین‌رشته‌ای از سوی متقدمین علم اقتصاد با تفکیک نادرست

یکی از گناهان نابخشودنی میل تلاش برای جداسازی علم اقتصاد از سایر حوزه‌های معرفتی بشر است. در واقع این رویکرد میل به علم اقتصاد که آن را از ریکاردو به ارث برده بود، به تدریج زمینه حذف نهادها از تحلیل‌های اقتصادی را فراهم آورد. البته، به نظر می‌رسد که خود این افراد به هیچ وجه تصور نمی‌کردند مسیری که آنها آغازگرش بودند روزی به شکاف بیش از حد علم



اقتصاد از مباحث فلسفی، حقوقی و سیاسی بیانجامد و بی‌اطلاعی اقتصاددانان از مباحث فلسفی به جایی برسد که مک‌کلاسیکی درباره آنها بنویسد که اقتصاددانان به آن دسته از مباحث فلسفی اعتقاد دارند و بر اساس آن تحلیل می‌کنند که در عالم فلسفه دیگر کسی به نیمی از آنها نیز باور ندارد. (مک‌کلاسیکی، ۱۳۸۱)

نگاهی به مباحثی که آن روزها در خصوص علم اقتصاد مطرح بود این بحث را روشن‌تر می‌نماید. در خلال قرن هجدهم و نوزدهم واژه اقتصاد سیاسی برای اشاره به رشته اقتصاد مورد استفاده قرار می‌گرفت. (رادچایلد، ۱۹۸۹: ص ۱) نگاهی به عناوین کتاب‌هایی که توسط اندیشمندان بزرگ اقتصاد در آن سال‌ها انتشار می‌یافت از جمله کتاب *جان باتیست سه*^۱ با عنوان «رساله‌ای در اقتصاد سیاسی»^۲ که در سال ۱۸۰۳ چاپ شد، کتاب *دیوید ریکاردو*^۳ با عنوان «اصول اقتصاد سیاسی»^۴ که در سال ۱۸۱۷ چاپ شد و در نهایت کتاب *جان استوارت میل*^۵ با عنوان «اصول اقتصاد سیاسی» که در سال ۱۸۴۸ چاپ شد نشان می‌دهد که آنها از واژه اقتصاد سیاسی برای اشاره به رشته اقتصاد استفاده می‌نمودند. بی‌شک، نوشته آنها و سایر نویسندگان، نمونه‌های کلاسیک اقتصاد سیاسی است. البته، باید توجه داشته باشیم که در نظر هر یک از آنها اقتصاد سیاسی مفهومی متفاوت داشت. برای مثال، ریکاردو در نامه‌ای که در اکتبر سال ۱۸۲۰ به مالتوس نوشت در این باره می‌نویسد:

«اقتصاد سیاسی از نظر شما تحقیق در مورد ماهیت علل ثروت اقتصادی است. در صورتی که از نظر من قوانینی است که بر اساس آنها تولید در جامعه و میان طبقات مختلف تقسیم می‌شود و هدف اصلی بررسی اقتصادی را تشکیل می‌دهد. در این مورد امکان ندارد که بتوان قانونی از نظر کمی مطرح کرد ولی امکان طرح قوانینی که با نسبت‌های تولید سروکار دارد زیاد است. هر روز که می‌گذرد قانع‌تر می‌شوم که تحقیق اولی در مورد اقتصاد بیهوده و قوانین توزیع ثروت تنها هدف واقعی این علم است.» (تفضلی، ۱۳۸۷: ص ۱۲۲)

شومپتر شرح مفصلی از اختلاف در مفهوم اقتصاد سیاسی می‌دهد و یادآور می‌شود، در حالی که منظور جان باتیست سه، از اقتصاد سیاسی در عنوان فرعی کتابش «بیان شیوه شکل‌گیری، توزیع

1. J. B. Say
2. A Treatise on Political Economy
3. David Ricardo
4. Principles of Political Economy
5. John Stuart Mill

و مصرف ثروت» مشخص می‌شود، مک کالک^۱ آن را علم ارزش‌ها^۲ هم می‌داند و جان/استوارت میل در کتابش بیان می‌دارد که اقتصاد سیاسی به ماهیت ثروت و قوانین تولید و توزیع آن مربوط است که مستقیم یا با فاصله شامل عملکرد تمام دلایلی است که به واسطه آنها وضعیت بشر بهتر یا بدتر می‌شود. اما به نظر شومپتر این اختلاف در تعریف در اصل اختلاف در موضوع تحقیق اقتصاد بود. (شومپتر، ۱۹۸۱: ۵۱۰-۵۰۹) در واقع، در آن سال‌ها مباحث اقتصاد سیاسی بسیار گسترده بود و مباحث اخلاق، فلسفه، اقتصاد و حقوق را شامل می‌شد. همچنین این اندیشمندان علاقه خاصی به مباحث پیرامون آزادی داشتند. (یاندل، ۱۹۹۰: ۱۶۷) اما استفاده از واژه اقتصاد سیاسی به تدریج در سایه تلاش‌های مارشال به کناری نهاده شد. (شومپتر، ۱۹۸۱: ۱۹) و همزمان بسیاری از مباحث مورد توجه که در قالب اقتصاد سیاسی مورد بحث قرار می‌گرفت به حاشیه رانده شد. در واقع می‌توان گفت که، در آن سال‌ها مجموعه‌ای از عوامل من جمله مباحث عقلانیت، مباحث روشنفکران و جذابیت علوم جدید مانند فیزیک به تغییر شکل اقتصاد سیاسی و فاصله گرفتن از نهادها در تحلیل انجامید به گونه‌ای که به موازات انتشار کتاب *والراس* با عنوان «*مؤلفه‌های اقتصاد محض*»^۳ در سال ۱۸۴۷ تا حد زیادی این رشته وارد دنیای جدیدی شد، تا جایی که حتی جونز^۴ نیز که در سال ۱۸۷۱ کتابی با عنوان «*اقتصاد سیاسی*» چاپ کرد عنوان نمود اسم کتاب بعدیش «*اقتصاد*» خواهد بود، هر چند عمرش به انتشار آن کفاف نداد. (یاندل، ۱۹۹۰: ۱۶۷) این تا حد زیادی درست است که، جونز با این کتاب خود موجب رونق مجدد علم اقتصاد شد. اما، نکته مهم در ارتباط با اندیشه‌های جونز هدف او می‌باشد. او که از عنوان «*اقتصاد سیاسی*» برای کتاب خود استفاده کرده بود و از این کرده خود نیز پشیمان بود، در آن سال‌ها جوانی بیست و چهار ساله و دانشجوی کارشناسی ارشد رشته اقتصاد در دانشگاه لندن بود و تلاش داشت که بحث «مطلوبیت»^۵ را در تجزیه و تحلیل اقتصادی مورد توجه قرار داد و هدفش نیز «تجدید نظر در اصول اقتصاد کلاسیک با استفاده از مفهوم «مطلوبیت نهایی»^۶ و ریاضیات مربوط به آن بود». (تفضلی، ۱۳۸۷: ص ۲۱۶) در همین ایام *کارل منگر*^۷ در اتریش مشغول بسط اصول مشابهی در مطالعه اقتصاد بود و پس از مدتی *لئون والراس*^۸ ضمن معرفی آرای این دو

1. McCulloch
2. Science of Values
3. Elements of Pure Economics
4. Jevons
5. Utility
6. Marginal utility
7. Carl Menger
8. Leon Walras





اندیشمند به فرانسویان برای نخستین بار بحث «نظریه تعادل عمومی» را مطرح نمود که در آن از ریاضیات به صورت گسترده استفاده شده بود و عملاً در سایه تلاش این سه نفر مکتب نئوکلاسیک پایه گذاری شد. مکتبی که در آن دیگر هیچ اشاره‌ای به نقش نهادها در اقتصاد نمی‌شد.

در واقع، در حالی که افرادی مانند میل و ریکاردو خودشان به مباحثی مانند فلسفه و مباحث سیاسی می‌پرداختند، اما تمایل آنها به علم فیزیک و استفاده از ریاضیات موجب شد که اخلافتان به افراط گرویده و همه چیز را در منطق ریاضیات و نظریه‌های تعادلی جستجو کنند و هر چیزی که برهم زننده تعادل دلخواه آنها بود را امری مضر و ناخوشایند تلقی نمایند. نهادها نیز که ذاتاً غیر تعادلی هستند، لذا به کناری نهاده شدند. علاوه بر این ریاضیات به آنها اجازه می‌داد علم خود را از سایر علوم جدا سازند، آنها همچنین به زعم خود می‌توانستند به علم بودن اقتصادی که بنای آن را بر ریاضیات گذاشته بودند افتخار کنند و سایر مطالعات علوم انسانی را غیر علمی بنامند. در واقع، توسل به ریاضیات به تدریج زمینه کنار نهاده شدن بسیاری از مسائل را از اقتصاد فراهم آورد. از این رو به نظر می‌رسد که حتی اگر بزرگانی همچون میل و ریکاردو تصور می‌کردند، با تفکیک علم اقتصاد همچنان می‌توان به مباحث فلسفی و سیاسی نیز ادامه داد، ولی آینده نشان داد که این امر به وقوع نپیوست. در واقع اقتصاددانان کلاسیک پایه‌گذار چیزی شدند که ویلن آن را یک عادت فکری^۱ می‌خواند و معتقد است این عادت فکری است که کنش‌های آتی آنها را شکل می‌دهد. در مورد اقتصاددانان نیز عادت آنها به تحلیل‌های مجرد از نهادها به تدریج به صورت یک عادت فکری درآمد و دیگر کسی به مباحث نهادها، فلسفه و سایر امور توجه ننمود. تاریخ علم اقتصاد حاکی از آن است که، پس از میل، معماران علم اقتصاد به تبعیت از او، سعی کردند این علم را بر اساس مدل‌های قیاسی بنا کنند و در این راه به دنبال ساخت قوانین غیردقیق^۲ بوده‌اند. زیرا، همان‌طور که پیش از این گفتیم، به عقیده میل، علم اقتصاد یک علم مجزا و غیردقیق است و هدف آن کشف قوانین غیردقیق می‌باشد. بی‌شک این بینش مشکلات حادی را برای علم اقتصاد به همراه آورده است. اما اقتصاددانان که خواهان متابعت از علوم دقیقه بودند و از این طریق می‌خواستند شأن و منزلت والای خود را به سایر علوم انسانی نشان دهند دست به این خطر بزرگ زدند. از این رو حاضر نبودند عنصری را در علم اقتصاد وارد نمایند که به ضرورت به این جدایی پایان می‌داد و خطبه عقد را بین اقتصاد و سایر علوم انسانی جاری می‌کرد.

1. Habit of thought

۲. قوانین غیردقیق قوانینی هستند که مبتنی بر فرض «ثابت بودن سایر شرایط» (*ceteris paribus*) هستند.

اگر اقتصاددانان تن به تحلیل‌های نهادی می‌دادند، خصوصاً مطابق با بینش نهادگرایان قدیم، در آن صورت دیگر مجبور بودند دست از مدل‌های قیاسی و ظرافت‌های نظری خود بردارند و این به هیچ‌وجه مورد پسند آنها نبود، ضمن آنکه، چاره‌ایی نداشتند جز آنکه در را به روی رشته‌هایی همچون حقوق و اخلاق بگشایند.

۴. زمینه‌های سیاسی بی‌توجهی به مطالعات بین‌رشته‌ای در اقتصاد

یکی دیگر از دلایلی که کنار گذاشتن نهادها از تحلیل اقتصادی را تسریع نمود بحث تحولات حوزه سیاسی در کشورهای اروپایی بود. چاونس (۲۰۰۹) در این زمینه یادآور می‌شود «علوم مختلفی که دولت و قانون و نیز جامعه و اقتصاد را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهند، معمولاً تمایل دارند که نقش نهادها و تشکیلات ارگانیک را یا کم اهمیت نشان دهند یا بیش از حد بر روی آن تاکید کنند.» البته مکاتب سوداگری^۱ و کامرالیسم^۲ و نیز متفکران بزرگی مانند هابز^۳ یا فردریک^۴، برای نهادهایی مانند دولت و قانون، اولویت و اهمیت بسیاری قائل بودند. اما وقوع انقلاب، این رویه را دگرگون کرد و دکتترین لیبرال^۵، فرد و آزادی‌اش را در برابر دولت و نهادهای دولتی قرار داد. اما نکته مهم در اینجا این است که لیبرال‌های فردگرا^۶ دچار نوعی خلط مبحث شدند و طرد نهادهای منسوخ^۷ را با عدم تمایل به هر نوع نهاد ماندگاری اشتباه گرفتند و از این طریق موجب طرد نهادها از حوزه‌های تحلیلی شدند.

البته برای درک بهتر تاثیر محیط سیاسی بر اندیشه اقتصادی نگاهی به نحوه شکل‌گیری مکاتب سوداگری و کلاسیک مفید است. بسیاری از این نویسندگان مرکانتیلیسم تاجر و بازرگان بودند. (مگنیوسون، ۲۰۰۳: ۵۱) لذا بسیار طبیعی بود که این نویسندگان از دخالت‌های دولت در جهت تسهیل تجارت حمایت نمایند. از سوی دیگر حاکمان نیز به این نظریه‌ها بسیار نیاز داشتند. دوران مطرح شدن عقاید سوداگران همزمان با جنگ‌های اروپایی و پدید آمدن دولت ملت‌های

1. Mercantilism

2. Cameralism

کامرالیسم نوعی سوداگری است که در اواسط سده هجدهم در آلمان و اتریش پدید آمد. این نظریه اقتصادی رابطه نزدیکی با مسائل و ملاحظات سیاست مالی، اداره حکومتی و شیوه فنی داشت. از این‌رو کامرالیسم نه تنها با بهترین راه کسب ثروت به توسط دولت بلکه با بهترین مورد استعمال این ثروت نیز سر و کار پیدا می‌کند. (فرهنگ لغت دکتر منوچهر فرهنگ)

3. Hobbes

4. Frederick

5. Liberal doctrine

6. individualist liberalism

7. outdated institutions



اروپایی و جنگ بر سر مستعمرات بود. دولت‌های اروپایی برای تأمین هزینه‌های مالی جنگ نیاز فراوانی به منابع مالی داشتند و لذا به دست آوردن فلزات گرانبها برای تأمین مالی هزینه‌های جنگ برای آنها یک سیاست ملی محسوب می‌شد. در واقع، عقاید مکتب سوداگری نظریه‌هایی بود که گروه‌های قدرتمند آن زمان و پادشاهان برای ادامه بقا و حکومت‌شان به آن نیازمند بودند و لذا این عقاید به سرعت انتشار یافت و مبنای سیاست‌گذاری در آن دوران شد. (برای جزئیات بیشتر رجوع شود به تفضلی، ۱۳۸۷: فصل ۴)

اما با قدرتمند شدن دولت‌های ملی و کاهش جنگ‌های میان دولت‌ها و تورم شدیدی که در اروپا در نتیجه سیاست انباشت فلزات گرانبها پدید آمد به تدریج عقاید سوداگران با تردید مواجه شد. اکنون سرمایه‌دارانی که در پی انقلاب صنعتی تعدادشان افزایش یافته بود با انواع محدودیت‌ها روبه‌رو بودند لذا طبیعی بود که این افراد عقاید فردگرایانه اقتصاد کلاسیک را پذیرا باشند. (هانت، ۱۳۸۱: ص ۳۹) در مورد نظریه‌های کلاسیک، باربر یادآور می‌شود "بدبینی نویسندگان کلاسیک نسبت به مداخله دولت در امور اقتصادی نیز با توجه به شرایط و اوضاع زمان بر شالوده محکمی استوار بود. محیط سیاسی زمان چنان نبود که بتوان حکومت‌ها را پرچمدار رفاه عمومی دانست. پیش از تعمیم یافتن حق رای، هیچ حکومتی برای بقای خود مجبور نبود خواسته‌های توده رای دهندگان را برآورد. در چنین حالتی که کار حکومت بر مراد گروه‌های کوچک ولی پر قدرت خصوصی می‌گشت به حق می‌شد ادعا کرد که گسترده شدن قدرت اقتصادی در بازارهای آزاد، و بدون هیچ جانبداری، نتایج اجتماعی بهتر و برتری به بار خواهد آورد." (باربر، ۱۳۷۰: صص ۱۲۷-۱۲۸)

در واقع این نظریه‌ها نشانی از جابه‌جایی قدرت در میان گروه‌های اجتماعی بود. در حالی که سوداگران به شدت نیازمند حمایت‌های دولت بودند، صنعت‌گرانی که با آغاز انقلاب صنعتی گسترش یافته بودند ترجیح می‌دادند از شر پادشاهان فاسد رهایی یابند تا با فراغ بال به توسعه صنعت پردازند و لذا بسیار طبیعی بود از اندیشمندان کلاسیک طرفداری نمایند. در این میان مطرح شدن فروض کلاسیک و اینکه طبیعت نیز در نتیجه رقابت تکامل یافته است بهترین دستاویز برای رهایی از فساد دولتی و به دست آوردن آزادی عمل بیشتر بود. از این رو می‌توان گفت که بینشی که در فرازهای فوقانی مطرح داشتیم، مبنی بر اینکه اقتصاددانان کلاسیک در مخالفت با دولت دچار نوعی خلط مبحث شدند و اساساً به مخالفت با نهادها رو آوردند، بیش درستی می‌باشد. این موضوع زمانی بهتر مشخص می‌شود که ما





رفتار و بینش اقتصاددانان مکتب تاریخی را که حامی تحلیل‌های نهادی بودند به موازات همین مسئله تحلیل کنیم. به عبارت دیگر، درک این تحولات زمانی بهتر میسر می‌شود که نگاهی به نظریه‌های رقیب در آن سال‌ها داشته باشیم. بر خلاف انگلستان که در آن سال‌ها دوران شکوفایی صنعتی را پشت سر می‌گذاشت، آلمان‌ها به شدت از ورود کالاهای انگلیسی به کشورشان زیان می‌دیدند و چشم به راه کمک‌های دولت برای رهایی از این وضعیت بودند. بنابراین، هنگامی که اندیشمندان مکتب تاریخی آلمان مباحث خود را مبنی بر دخالت دولت مطرح نمودند با استقبال فراوان روبه‌رو گشت. دکتر تفضلی با یادآوری انتقادات لیست به نظریه کلاسیک می‌نویسد «آلمان‌ها با پیروی از عقاید لیست متوجه شدند که در شرایط آزاد تجارت بین الملل، آلمان در رقابت با صنایع مجرب انگلستان نمی‌تواند پیشرفت کند. بنابراین طبق نظر لیست گروهی از صاحبان صنایع آلمان از دولت درخواست نمودند که با ایجاد تعرفه‌های گمرکی از ورود ارزان کالاهای انگلیسی جلوگیری نموده و بدین وسیله صنایع داخلی را مورد حمایت قرار دهد.» (تفضلی، ۱۳۸۷: ص ۱۹۶) و ما می‌دانیم که یکی از خصایص اقتصاددانان مکتب تاریخی آن است که، «از یک طرف به مطالعه اقتصاد از نقطه نظر تاریخی اهمیت می‌دادند و از طرف دیگر معتقد بودند که پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی را نمی‌توان از یکدیگر جدا ساخت.» (همان، ص ۱۹۷)

در مجموع می‌توان گفت، همان‌طور که در پدید آمدن رشته اقتصاد مسائل اجتماعی و سیاسی مهم بوده است، به نظر می‌رسد در حذف نهادها از اندیشه اقتصادی نیز مسائل سیاسی-اجتماعی مهم بوده است. هر چند این مسئله حاصل یک اشتباه و سوء تفاهم در مورد نهادها و تاثیر آنها بر مقولاتی مانند آزادی بوده است.

۵. پیچیدگی موضوع

علاوه بر مسائل فوق امر دیگری که بسیار مهم است پیچیدگی موضوعات است. برای مثال، اکنون و پس از گذشت سال‌های متمادی از آن دوران و پذیرش مهم بودن نهادها توسط تمام اقتصاددانان و وجود انبوهی از مطالعات نهادی، همچنان بحث نهادها و تاثیر آن بر عملکرد اقتصادی با ابهامات فراوانی روبه‌رو است. هنوز در بین نهادگرایان تعریف واحدی از نهادها وجود ندارد، (هاجسون، ۲۰۰۶؛ اسچارپوف، ۲۰۰۰؛ و لیو، ۱۹۹۴) و این امر فارغ از نگاه ارزشی به آن بر پیچیدگی موضوع اشاره دارد. فارغ از این مسئله حتی نظریه اندیشمندان



بزرگ در این زمینه نیز همچنان با نقدهای فراوانی روبه‌روست. به‌عنوان مثال نظریه داگلاش نورت، برنده جایزه نوبل در سال ۱۹۹۴، در مورد نهادها و تاثیر آن بر عملکرد اقتصادی همچنان با نقدهای فراوانی مواجه است. (برای نمونه رجوع شود به روزنباوم، ۲۰۰۱؛ و فیوری، ۲۰۰۲)

علاوه بر این، یک نکته مهم دیگر آن است که پی‌گیری اسلوب‌های اقتصاد مرسوم بسیار راحت‌تر است، هم به لحاظ یادگیری و هم به لحاظ اجرا. این چیزی است که به خوبی می‌توان آن را در مقالات و کتبی که مبتنی بر این روش نوشته‌ها می‌شوند مشاهده کرد، ضمن آنکه اینگونه نوشته‌ها شانس پذیرش راحتی را نیز دارند، هم در مجلات علمی هم در میان جامعه علمی^۱. زیرا، در مدل‌های اقتصاد مرسوم با ارائه چند فرض و تحت عنوان «ثابت بودن سایر شرایط» به آسانی می‌توان بسیاری از متغیرها را از تحلیل حذف نمود. این در حالی است که، متفکرینی که می‌کوشند تا نقش نهادها را مورد توجه قرار دهند برای تصریح آنها با مشکلات فراوانی روبرو هستند. همان‌طور که اشاره شد شوپتر یادآور می‌شود که اندیشمندان کلاسیک به اهمیت نهادها واقف بودند اما «در دسر تصریح^۲ جزئیات چارچوب نهادی^۳ که مد نظرشان بود را متحمل نمی‌شدند و آنها را مفروض در نظر می‌گرفتند». پس باید بپذیریم که تصریح موضوعات نهادی کار بسیار دشواری است. حتی هنوز هم که سال‌هاست اندیشمندان مختلف به نظریه‌پردازی درباره نهادها مشغول هستند و پیشرفت‌های چشمگیری نیز در زمینه تحلیل‌های نهادی به وقوع پیوسته است، باز هم مشکلات فراوانی وجود دارد. به‌عنوان مثال، مری شرلی^۴ اشاره می‌نماید که برخی اندیشمندان نهادها و اثرات نهادی را با هم اشتباه می‌گیرند، تفکیک اثرات نهادها از هم مشکل است و اندازه‌گیری آنها امری ذهنی و بسیار بحث‌برانگیز است. (شرلی، ۲۰۰۸: صص ۲۲۶-۲۲۷) لذا، پر واضح است که کنار گذاشتن این مباحث راحت‌تر از تبیین آنها می‌باشد و متأسفانه اقتصاددانان این راحتی را برگزیدند.

به هر حال روند علم اقتصاد موجب حذف نهادها از تحلیل‌ها شد و هرچه بیشتر گذشت کسانی که با رویه‌های معمول خو گرفته بودند کمتر پذیرای تحلیل‌های نهادی شدند.

۱. جالب اینجاست که نوشتن اینگونه مقالات، خصوصاً در کشور ما، اگر کسی با تکنیک آن آشنا شده باشد، بسیار آسان است. مدل از یک مقاله اقتباس می‌شود ادبیات بحث نیز از یک مقاله دیگر، و در نهایت اجرای یکسری تکنیک‌های کامپیوتری برای رسیدن به نتایج دلخواه.

2. specify
3. institutional frame
4. Mary M. Shirley

۶. دلایل روش شناختی و معرفت شناختی

یکی از نکات مهم در ارتباط با نهادها و ورود آنها به تحلیل به مسئله فردگرایی روش شناختی باز می‌گردد. موضوع مهم این است که ورود نهادها باعث می‌شود که آنها به واحد اصلی تحلیل تبدیل شوند، زیرا، «اغلب نهادها به لحاظ زمانی متقدم بر افرادی هستند که با آنها ارتباط دارند.» (هاجسون، ۱۹۹۸) نتیجه منطقی این مسئله، اگر بخواهیم دچار تناقض نشویم، فاصله گرفتن از فردگرایی خواهد بود. و ما می‌دانیم که فردگرایی روش شناختی خصلت بسیار مهمی برای اقتصاددانان مرسوم است، خصلتی که آنها به سختی به آن پایبند بوده و هستند.

البته ذکر این نکته مهم است که، برخلاف تصور رایج، نهادگرایان که خواهان ورود نهاد به تحلیل‌های اقتصادی و اجتناب از بینش‌های فردگرایانه هستند، جمع‌گرا یا کل‌گرا، به آن معنایی که در متون فلسفی و جامعه‌شناسی از آن مراد می‌شود، نیستند. به عبارت دیگر، ورود نهاد به تحلیل ضرورتاً منجر به جمع‌گرایی روش شناختی نمی‌شود، که به موجب آن رفتار فردی کاملاً بر اساس محیط فرهنگی و نهادی تبیین می‌شود. زیرا، نهادگرایان به خوبی می‌دانند که «تبیین کامل جزءها برحسب کل‌ها با مشکلاتی به همان اندازه بزرگ روبه‌روست که در فرایند عکس آن دیده می‌شود. همان‌طور که ساختارها را نمی‌توان برحسب افراد به طرز مناسبی تبیین کرد، برحسب ساختارها نیز نمی‌توان افراد را به نحو مناسبی تبیین کرد.» (هاجسون، ۱۹۹۸)

موضوع دیگر به مبنای کسب معرفت اقتصادی بازمی‌گردد. همان‌طور که کامنر (۱۹۳۱) نشان می‌دهد، ورود نهاد به تحلیل موجب می‌شود که سنگ بنای معرفت اقتصادی بر رابطه بشر با بشر تنظیم شود، نه رابطه انسان با کالا، و دومی چیزی است که مورد پسند اقتصاددانان مرسوم است و تمام تحلیل‌های این رویکرد بر آن مبتنی است. علاوه بر این، نهادها باعث می‌شوند که موضوع مورد مطالعه تغییر کند. یعنی به جای آنکه مطالعات اقتصادی بر هارمونی منافع و دست نامرئی استوار باشند، باید بر تضاد منافع و دست مرئی نهادها استوار شوند. این یعنی فاصله گرفتن از رویکرد مبتنی بر عرضه و تقاضا و تعادل. به عبارت دیگر، یعنی فرو ریختن تمام زیبایی‌های اقتصاد مرسوم.

۷. پیوند مفهوم نهاد با رویکرد تکاملی

ویلسن سعی کرد در تحلیل‌های خود به موضوع نهاد محوریت خاصی بدهد و آن را به واحد اصلی تحلیل اقتصادی تبدیل نماید. اما، نهادها دارای ویژگی‌هایی هستند که باعث می‌شوند





نتوان آنها را در چارچوب‌های ایستا تحلیل کرد. این موضوع *وبلن* را به سمت رویکردی مبتنی بر تغییرات دائمی هدایت کرد. در آن زمان رویکرد *داروینی* بود که از چنین خاصیتی برخوردار بود، یعنی می‌شد بر اساس آن «توالی بازشونده حوادث» را تحلیل کرد. از این رو *وبلن* سعی کرد پیوندی منحصر به فرد و خاص خود بین محوریت نهادها از یک سو، و رویکرد تکاملی *داروین*، از سوی دیگر برقرار کند تا از این طریق بتواند مهم‌ترین موضوع مورد نظرش، یعنی تغییرات نهادی را تبیین کند. این بینش و طرز تلقی فاصله زیادی با آن چیزی که مطلوب اقتصاددانان مرسوم است که همان نگرش ایستا و مکانیکی به جهان می‌باشد، دارد. از این رو می‌توان گفت که، نهادها باعث پویایی تحلیل‌ها می‌شوند. در صورت ورود آنها باید دست از تحلیل‌های ایستا و در قالب مدل‌های تعادلی کشید.

به این فهرست می‌توان موارد دیگری را اضافه کرد. یکی از این موارد به تحلیل پیدایش و تکامل نهادها باز می‌گردد، زیرا این موضوع موجب گشوده شدن در به روی مقولاتی همچون فرهنگ می‌شود، مقولاتی که اقتصاد مرسوم در را به روی آنها بسته است و سال‌هاست که از تحلیل آنها طفره می‌رود. برای مثال، *هایک* برای تبیین تحولات نهادی به ذهن و یادگیری توجه می‌نماید و با بکارگیری اصطلاح یادگیری جمعی و در نهایت فرهنگ این بحث را مطرح نمود که تجربیات در طول زمان از طریق فرهنگ انتقال می‌یابند. (*هایک*، ۱۹۶۰: ۲۷) توجه *هایک* به بحث ذهن و تحقیقات وی به ارائه نظریه الگوهای پیوندگرا^۱ در مورد عملکرد ذهن انجامید که در حال حاضر مهم‌ترین نظریه در زمینه تبیین فعالیت ذهن است. (*استرنبرگ*، ۱۳۸۷: ۴۲۳-۴۲۸) هر تبیین دیگر از علل پدید آمدن نهادها نیز نه تنها باعث توجه به سایر علوم می‌شود که اصولاً اقتصاددانان مرسوم به آن علاقه نداشته و ندارند، بلکه با فرض عقلانیت نیز در تعارض قرار می‌گیرد.

همچنین، ورود نهادها موجب وارد شدن مسئله قدرت (از حوزه اندیشه سیاسی) به تحلیل‌های اقتصادی خواهد شد. قدرت نیز از جمله مقولاتی است که اقتصاددانان مرسوم تمایل چندانی به تحلیل آن ندارند. یا این حقیقت که، با ورود نهادها اقتصاد مرسوم ناچار خواهد شد از فلسفه بنتهامی خود فاصله بگیرد. ما می‌دانیم که طبق این فلسفه، اقتصاددانان مرسوم سرچشمه کنش‌های فردی را بر اساس لذت و درد تبیین می‌کنند، حال آنکه سرچشمه بسیاری از کنش‌های عوامل اقتصادی نهادها هستند. به اینها می‌توان موارد دیگری را اضافه کرد که ذکر آن خود مجال دیگری را می‌طلبد.

1. connectionist model

نتیجه‌گیری

در پاسخ به این سؤال که چرا علم اقتصاد از تحلیل‌های بین‌رشته‌ای فاصله گرفته است به بررسی علل حذف نهادها در معنای عام آن پرداختیم که موضوعی است که تا کنون در ادبیات مربوطه به آن پرداخته نشده است. اکنون همه می‌دانند و قبول دارند که نهادها مهم‌اند، و حتی این نکته نیز که نهادها باید به واحد اصلی تحلیل‌های اقتصادی تبدیل شوند در حال رسیدن به جایگاه حقیقی خود است. بر این اساس، پرسش ما این بود که اگر نهادها مهم هستند پس چرا پیشینیان علم اقتصاد آن را به حاشیه رانده بودند؟ در راستای پاسخ به این پرسش در این مقاله استدلال‌هایی را مطرح ساختیم و نشان دادیم که، به رغم توجه نسبی اقتصاددانان اولیه، یعنی افرادی همچون آدام/اسمیت، به تأثیر نهادها بر عملکرد اقتصادی، تاریخ شاهد آن است که به تدریج این نقش به فراموشی سپرده شد. عوامل زیادی در رخداد این مسئله و استمرار آن دخیل بوده است که از آن جمله می‌توان از مواردی همچون، پیشرفت‌های علم فیزیک و تلاش اقتصاددانان به پیروی از آن، تفکیک نادرست متقدمین، تحولات سیاسی، پیچیدگی موضوع، دلایل روش‌شناختی و معرفت‌شناختی، پیوند مفهوم نهاد با رویکرد تکاملی و موارد دیگر نام برد. بررسی این دلایل نشان می‌دهد که حذف نهادها از تحلیل اقتصادی که هم ناشی از عدم دقت اقتصاددانان جریان غالب و هم دل خوش کردن آنها به یک تعریف مشخص از علم که تنها شاخص آن ریاضیاتی بودن است، و همچنین فرار از سختی‌های موجود در تحلیل‌های نهادی بوده، ضربات جبران‌ناپذیری به علم اقتصاد وارد کرده است. البته به نظر می‌رسد در حال حاضر اقتصاددانان به مشکلات این موضوع پی برده‌اند و درصدد جبران آن هستند. لذا در را به روی نهادها و تحلیل‌های نهادی گشوده‌اند. این اقدامی کاملاً به جاست و باعث خواهد شد که علم اقتصاد مجدداً با سایر حوزه‌های معرفتی پیوند برقرار کند و ما شاهد مطالعات بین‌رشته‌ای در این علم باشیم. یکی از شواهد موجود در راستای تأیید این مطلب پیدایش و گسترش روزافزون نحله‌هایی همچون اقتصاد شناختی، اقتصاد تکاملی، اقتصاد رفتاری، و حقوق و اقتصاد است که همگی کاملاً بر مطالعاتی بین‌رشته‌ای استوار هستند. بی‌شک در سرحدات نزدیک به مرز رشته‌ها، یعنی جایی که رشته‌ها با یکدیگر پیوند می‌یابند، زمین‌های حاصل‌خیزتری می‌توان یافت.

برخی از این نحله‌های جدید آن‌چنان با سرعت در حال گسترش هستند که حتی تصور آن نیز امر دشواری است. برای مثال حقوق و اقتصاد، که از گرایش‌های مورد تأکید نهادگرایان



فصلنامه علمی - پژوهشی

۱۵۶

دوره دوم
شماره ۳
تابستان ۱۳۸۹

بزرگی همچون همپیتون و کامنز، بوده است، اکنون به یکی از اصلی ترین شاخه های علم اقتصاد تبدیل شده است به طوری که در حال حاضر بیش از ده مجله معتبر بین المللی با این عنوان در حال چاپ شدن است و سه انجمن معتبر در آمریکا، کانادا و اروپا با این عنوان شکل گرفته است و حوزه های وسیعی از مطالعات اقتصادی را نیز پوشش می دهد.



فصلنامه علمی - پژوهشی

۱۵۷

غفلت از نهادها؛ دلایل و
اثرات آن بر ...

منابع

- استرنبرگ، ر. (۱۳۸۷) روان‌شناسی شناختی، ترجمه: کمال خرازی و الهه حجازی، ویرایش چهارم، انتشارات سمت و پژوهشکده علوم شناختی.
- باربر، و. جی. (۱۳۷۰) *سیر اندیشه اقتصادی*، ترجمه: (حبیب ا. تیموری)، انتشارات جامعه و اقتصاد.
- تفضلی، ف. (۱۳۸۷) *تاریخ عقاید اقتصادی: از افلاطون تا دوره معاصر*، نشر نی، چاپ هشتم.
- کوزر، ل. آ. (۱۳۳۸) *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، چاپ یازدهم.
- لنکستر، ل. (۱۳۸۳) *خدایان اندیشه سیاسی*، ترجمه: علی رامین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- مک‌کلاسیکی، د. ان. (۱۳۸۱) *خطابه در علم اقتصاد*، ترجمه: بایزید مردوخی، انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- مینی، پی. (۱۳۷۵) *فلسفه و اقتصاد: مبادی و سیر تحول نظریه اقتصادی*، ترجمه: مرتضی نصرت و حسین راغفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- هانت، ای. ک. (۱۳۸۱) *تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی*، ترجمه: سهراب بهداد، تهران: انتشارات آگاه، چاپ اول.
- Basu, K. (2001), on the Goals of Development, in: *Frontiers of Development Economics: THE Future in Perspective*. edited by: Meier, Gerald M. and Joseph E. Stiglitz, Oxford University Press.
- Chavance, Bernard (2009), *Institutional Economics*, Translated from the French by Francis Wells, Routledge.
- Commons, John R. (1931), *Institutional Economics*, The American Economic Review, Vol. 21, No.4, PP.648-657.
- Fiori, Stefano, (2001), "Alternative visions of change in Douglass North's new institutionalism", *Journal of Economic Issues*, Vol. 36, No 4.
- Hayek, Friedrich A, (1960), *The constitution of liberty*. Chicago: University of Chicago Press
- Hodgson, Geoffrey M, (1998), *The Approach of Institutional Economics*, *Journal of Economic Literature*, Vol. XXXVI, PP.166-192.
- Hodgson, Geoffrey M, (2006), *What Are Institutions?*, *Journal of Economic Issues*, Vol. XL, No.1
- Jameson, Kenneth P, (2006), *Has Institutionalism Won the Development Debate?*, *Journal of Economic Issues*, Vol. 40, No. 2.
- Liu, Michael, Tein-long (1994), "Political processes and institutions - Structuring Politics: Historical institutionalism, contemporary sociology", Vol.23, Issues 4.



فصلنامه علمی - پژوهشی

۱۵۸

دوره دوم
شماره ۳
تابستان ۱۳۸۹



- Magnusson, Lars G. (2003), Mercantilism, in: A Companion to the History of Economic Thought, edited by: Samuels.Warren J. , Jeff E. Biddle and John B. Davis, Blackwell.
- Mill, John Stuart (1998), On Liberty, The Pennsylvania State University.
- Rosenbaum, Eckehard F. (2001) "Culture, Cognitive Models, and the Performance of Institutions in Transformation Culture", Journal of Economic Issue, Vol.35, N04
- Rutherford, Malcolm, (2001), Institutional Economics: Then and Now" The Journal of Economic Perspectives, vol. 15, No.3, pp.173-194.
- Scharpf, Fritz W. (2000), Institution in Comparative Policy Research, comparative political studies, No 33.
- Schumpeter, Joseph, A. (1981), History of Economic Analysis, Routledge.
- Shirley, Mary M. (2008), Institutions and Development ,In: Handbook of New Institutional Economics, edited by: Claude Menarde and Mary M. Shirley, Springer.
- Smith, Adam (1776), An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations, edited by: Edwin Cannan.
- Steele, G.R. (2002), Hayek's Sensory Order, Theory & Psychology, Sage Publications. Vol. 12, No3
- Viskovatoff, A. (2003), Rationalism and mainstream economics", Journal of Economic Methodolgy 10:3, 397-415.
- Weingast, Barry R. & Wittman Donald A. (2006), the Oxford Handbook of Political Economy, Oxford University Press.
- Yandle, Bruce (1990), The Decline and Rise of Political Economy, European Journal of Political Economy, Vol 6